

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیوہ تشکیل حکومت اسلامی

آیة اللہ العظمی محمد اسحاق فیاض (دام ظلہ)

مترجم

موسی دانش

فهرست

- مقدمه مترجم
- مقدمه
- تفاوت حکومت اسلامی و حکومت غیراسلامی
- تشکیل ماهیت اسلام از سه عنصر
- عنصر سوم: حدود محدوده‌ای که خلأ قانونی دارد و اختیارات فقیه برای قانون گذاری در این محدوده با عنوان ثانوی
- نقش حوزه‌های علمیه در متبلور ساختن ریشه‌داری مسلمانان در اندیشه و قوانین معتدل بر ضد اندیشه‌های افراطی و منحرف
- نشانه‌های اقتصاد اسلامی و تفاوت آن با اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی
- معیارهای تشکیل حکومت
- چرا دولت های غربی و مزدورانشان از حکومت اسلامی هراس دارند؟
- عوامل دخالت بیگانگان در کشورهای اسلامی
- نظام بازرسی در حکومت اسلامی
- عوامل موفقیت حکومت اسلامی

پیشگفتار مترجم

از نخستین روزی که آفتاب رخشان اسلام از افق مکه معظمه سرزد تا هم اینک عوامل بسیاری بر نگهداری و گسترش اسلام اثرگذارده است. لیک در این میان، اثر دو عامل از همه تعیین کننده‌تر و برجسته‌تر بوده است: یکی قلم عالمان در عرصه چالش فکری باکج اندیشان و دیگر خون شهیدان در میانه آوردگاه با ستمگران خود کامه.

حتی بر حسب روایاتی که از پیشوایان معصوم (ع) به ما رسیده، قلم عالمان، وزین‌تر و اثرگذارتر از خون شهیدان است و در این راستا، امام صادق (ع) فرمود: «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء»: جوهر قلم عالمان از خون شهیدان برتر است.

در سخنان معصومان (ع) از عالمان دینی و فقیهان، با ویژگی‌هایی همچون وارثان پیامبران، زنهارداران فرستادگان الهی، نگاهبانان ودژهای استوار اسلام، یادشده است. چه، آنان هستند که در شرایط حساس و دشواری که خورشید اسلام در خطر پنهان شدن در پشت ابرهای تاریک ناآگاهیها، تعصبهای کور و شبه

افکنیهای دشمنان قرار می‌گیرد، به پا می‌خیزند و با نور درخشنده علم و دانش خود، این ابرها را کنار می‌زنند. عالمان حقایق و ارزشهای اسلام را نمایان ساخته، به مردمان می‌شناسانند و مشکلات و پرسشهای دینی آنان را پاسخ می‌گویند و با بیان و بنان خود، توده به خواب رفته را بیدار و آگاه می‌کنند.

کتابی که اینک تحت عنوان «شیوه تشکیل حکومت اسلامی» فرا روی شما خوانندگان گرامی قرار دارد، مجموعه‌ای است از فتواها و دیدگاههای نوین آیت الله العظمی شیخ محمد اسحاق فیاض دام ظلّه العالی که در پاسخ به پرسشهای فراوان شخصیتها و محافل علمی و فرهنگی جهان اسلام ارائه داده و سپس این پرسشها و پاسخها را با قلم شیوای خود به زبان عربی و به گونه‌ای استوار و مستدل به رشته تحریر درآورده است.

نویسنده عالیقدر این کتاب، از فقیهان بنام و مراجع بزرگ تقلید شیعه در نجف اشرف است. او در این شهر مقدس زیسته، تحصیل کرده و آنگاه به تدریس و نویسندگی پرداخته و در حال حاضر کرسی تدریس «خارج فقه و اصول» در حوزه علمیه نجف اشرف را همچون استاد بلند آوازه خود آیه الله العظمی خوئی (قده) در اختیار دارد.

آیه الله العظمی فیاض از معدود مراجع بزرگ تقلید شیعه است

که هم عالیترین مدرس است و پر جنب و جوش‌ترین حوزه‌ی درسی را در اختیار دارد و هم نویسنده‌ی توانایی می‌باشد که تاکنون دهها اثر علمی و مکتوب او، چاپ و منتشر شده، تشنگان علم و فضیلت را سیراب ساخته است.

از جمله آثار ارزنده‌ی این اندیشمند سترگ، کتاب «محاضرات فی اصول الفقه» است که مورد استفاده‌ی بی‌چون و چرای مدرسان دروس خارج اصول و فضلالی حوزه‌های علمیه‌ی نجف اشرف، قم و مشهد مقدس و دیگر حوزه‌ها، قرار می‌گیرد. مرحوم آیت الله خوبی (قده) در تقریظ این کتاب از آیه‌ی الله فیاض چنین یاد می‌کند: «هو قرۃ عینی العلامة المدقق» و این تعبیری است که ایشان برای کمتر شاگردی به‌کار گرفته است.

این جانب به این دلیل، کار برگردان کتاب حاضر را بر عهده گرفتم که دیدم نویسنده عالی مقام، موضوعات حساس و مهمی، همچون شیوه تشکیل حکومت اسلامی، حدود اختیارات ولی فقیه و جایگاه زن در نظام سیاسی اسلام را به نیکی بررسی و به پرسشهایی در این زمینه به طور مستدل پاسخ داده است که به حق مورد نیاز امروز جوامع اسلامی است؛ چرا که فرهیختگان و سیاستمداران این جوامع و نیز نسل جوان، شیفته‌ی آشنایی بادیگاههای مراجع بزرگ تقلید در این زمینه‌اند و بدین

ترتیب ملاحظه می‌کنیم که ترجمه این کتاب، در حقیقت پاسخ به نیاز مبرم هزاران مسلمان مشتاق فارسی زبان است.

این از یکسو و از سوی دیگر، این دیدگاههای فقهی آنچنان کارآمد، به روز و پیشرفته است که آدمی را به شگفتی و امیدواران می‌دهد که فقه مذهب جعفری تا چه اندازه پویاست و این فقه به راستی می‌تواند پاسخگوی مشکلات بشر در هر زمان و مکانی باشد، و نیز یک فقیه جامع الشرایط می‌تواند در هر عصری همگام با شرایط و پیشرفت زمان، حکومت تشکیل دهد.

در پایان از آیه‌الله زاده، حجة الاسلام آقای محمود فیاض که ترجمه این کتاب را به من پیشنهاد داده‌اند و همکار فاضل و ارجمند آقای محمد تقدیمی صابری که کار بازرنگری آن را بر عهده داشته است، کمال سپاسگزاری و امتنان را دارم.

امیدوارم خداوند متعال برای همه ما توفیق نشر احکام و آموزه‌های انسان‌ساز اسلام را عنایت فرماید.

موسی دانش

۱۴۲۷ هـ .

پیشگفتار

ستایش خداوندی را سزا است که پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر بلند مرتبه‌ترین آفریدگان و برترین موجودات او، حضرت محمد(ص) و خاندان پاک وی.

از آن جا که در سالهای گذشته، مومنان - که خدای توفیقشان دهد - از دیدگاه ما دربارهٔ مساله «ولایت فقیه جامع شرایط» و حدود این ولایت، بسیار پرس و جو می‌کردند، پاسخ ما به این پرسشها بر حسب آنچه شرایط آن زمان ایجاب می‌کرد، کلی و کوتاه بود.

لیک در شرایط کنونی این نیاز و ضرورت را احساس کردیم که «دیدگاه خویش» دربارهٔ ولایت فقیه را به نگارش درآوریم و برخی از حدود آن را بیان کنیم، تا از این طریق به پرسشها و درخواستهای فراوانی که از سوی محافل دینی، فرهنگی و دیگران بر ما سرازیر می‌شود و مشتاق آشنایی با نظر و دیدگاه ما در این مساله می‌باشند، پاسخ داده باشیم. و اینک این شما و این رساله کوتاه.

محمد اسحاق فیاض

۱۰ ذوالقعدة ۱۴۲۶

۱

تفاوت حکومت اسلامی

و

حکومت غیراسلامی

تفاوت حکومت اسلامی و حکومت غیر اسلامی

حکومت اسلامی و شرعی، حکومتی است که بر پایه اصل حاکمیت خداوند یگانه و بی انباز استوار باشد. قدرت حاکم در این حکومت در وجود «ولی امر مسلمانان» تجسم می‌یابد و او کسی است که چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت، از سوی خداوند گمارده شده است.

وی در زمان حضور، از طریق نص گمارده شده، یعنی نام، شخص و ویژگیهای او آشکارا بیان گردیده است. اما در زمان غیبت، فقط از طریق بیان ویژگیها، گمارده شده است از قبیل ویژگی «فقاہت» که در فقیه جامع شرایط تجلی می‌یابد، و از جمله این شرایط «اعلمیت» است (یعنی ولی فقیه باید در میان فقیهان عصر خود، داناترین باشد).

ثبوت ولایت و رهبری دینی برای پیامبر اکرم(ص) و امامان پاک(ع) روشن است و جای ایراد و گفتگو در آن نیست، زیرا که به طور یقین آیه مبارکه (... و اولی الامر منکم)؛ «صاحبان امرتان» امامان پاک(ع) را در بر می‌گیرد. افزون بر این آیه، روایاتی نیز داریم که نشانگر ولایت و رهبری آنان است.

گفتگو و ایراد، فقط دربارهٔ ثبوت ولایت و رهبری دینی برای فقیه جامع شرایط است. ولایت فقیه را از طریق نص نمی‌توان اثبات کرد. چون، تمام روایاتی که برای اثبات این ولایت بدان استدلال شده از لحاظ سند ضعیف است و نمی‌توان به آن تکیه کرد و به همین سبب، در میان فقیهان شهرت یافته که ولایت برای فقیه ثابت نشده است.

اما درست آن است که این ولایت برای او ثابت است و نیازی به دلیل خارجی ندارد، چرا که امتداد و جاودانگی آیین مقدس، امتداد و ادامهٔ ولایت و رهبری دینی را می‌طلبد که در زمان حضور، در رسالت پیامبر اکرم(ص) و پس از او در امامت امامان پاک(ع) و در زمان غیبت در فقاهت فقیه جامع شرایط تجلی می‌یابد، و از جملهٔ این شرایط اعلمیت است. چون، فرض امتداد شریعت و جاودانگی آن، بدون فرض امتداد ولایت و رهبری دینی امکانپذیر نیست، زیرا که شریعت در هر زمانی به پیاده شدن، اجرا، برپاداشتن حدود، پاسداری از حقوق و توجه به اصل عدالت و برابری میان طبقات مختلف امت نیاز دارد. در این صورت، به طور طبیعی آنچه برای پیامبر گرامی(ص) و امامان پاک(ع) در زمان حضور، از نگاه اسلام، ثابت می‌باشد، برای فقیه جامع شرایط نیز در عصر غیبت ثابت است.

بنابراین، چنانچه فرض کنیم که فقیه آزاد باشد و مانعی از تشکیل حکومت اسلامی براساس اصل حاکمیت دین بر سر راه او وجود نداشته باشد، بر وی واجب است که به تشکیل حکومت اسلامی پردازد. روشن است که تشکیل حکومت اسلامی با تمامیت ارکان و مولفه‌هایش، بدون ولایت و اختیارات گسترده برای فقیه امکانپذیر نیست. فقیه باید در وضع قانون بر حسب مقتضیات، شرایط، نیاز زمان، منافع همگانی مردم و در جاهایی که خلا قانونی وجود دارد (= منطقه الفراغ) از اختیارات پر دامنه‌ای برخوردار باشد. این که اسلام محدوده‌ای را رها کرده و با عنوان اولی هیچ گونه قانونی را وضع نکرده است (از این محدوده به منطقه الفراغ تعبیر می‌شود) نشانگر آن است که خداوند صلاحیت وضع قانون در این محدوده را به ولی فقیه سپرده است تا با عنوان ثانوی و بر حسب مقتضیات زمان و نیاز کشور در هر عصری به وضع قوانین پردازد. ما به این موضوع به زودی اشاره خواهیم کرد.

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که اثبات ولایت و رهبری دینی برای فقیه جامع شرایط نیاز به دلیل ویژه خارجی ندارد، بلکه بر طبق قاعده است، چرا که امتداد شریعت و جاودانگی آن، امتداد ولایت و رهبری دینی را می‌طلبد.

از آنچه بیان کردیم، تفاوت میان مقام حاکم در حکومت شرعی و مقام حاکم در حکومت غیرشرعی روشن شد، به این ترتیب که در حکومت شرعی، فرد حاکم از سوی خداوند تعیین می‌شود هم در زمان حضور و هم در زمان غیبت، در حالی که در حکومت غیرشرعی فرد حاکم از طریق انتخابات آزاد، یا از طریق به‌کارگیری زور و کودتا مشخص می‌گردد.

(تفاوت دیگر حکومت شرعی با حکومت غیرشرعی آن است که) مقام حاکم در حکومت شرعی در اجرای قانون الهی از یکسو و وضع قانون در کلیه دستگاهها و نهادهای دولتی از سوی دیگر، از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است. این دستگاههای دولتی عبارتند از: دستگاه اقتصادی، آموزشی، اجتماعی، حقوقی، اداری، امنیتی، انتظامی، نظامی و دیگر دستگاهها که مقام حاکم (ولی فقیه) می‌تواند بر طبق شرایط، مقتضیات و نیاز زمان و مصالح عمومی کشور، قانون وضع کند. البته، هدف از همه آنچه گفته شد، آن است که اصل عدالت اجتماعی و برابری در میان همه طبقات امت و نیز آرامش و امنیت تحقق یابد.

این از یکسو و از سوی دیگر، تفاوت میان حکومت شرعی و حکومت غیر شرعی، تنها براساس مذهب شیعه امامیه است. چون، تنها از نگاه این مذهب است که شرعی بودن حکومت بر

پایه اصل حاکمیت دین استوار است، یعنی حکومت در صورتی شرعی است که مقام حاکم از سوی خداوند تعیین شده باشد، خواه در زمان حضور و خواه در زمان غیبت، زیرا همان گونه که ولایت رسول اکرم (ص) و امامان پاک (ع) از سوی خداوند است، ولایت فقیه جامع شرایط در زمان غیبت نیز چنین است.

پس نتیجه این می شود که مقام ولایت و خلافت، براساس مذهب شیعه امامیه، از سوی خداوند مقرر شده است، چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت. اما براساس مذهب اهل سنت، آنچه از سوی خدا مقرر شده، تنها ولایت رسول اکرم (ص) است و خلافت و ولایت خلفا از دیدگاه آنان از طریق اجماع و آرای مردم ثابت می شود، نه از طریق نص از جانب خداوند متعال.

بنابراین، هر فرمانروایی در کشورهای اسلامی، چنانچه حکومتش بر مردم از طریق انتخابات آزاد و آرای مردم ثابت شود، از نگاه اهل سنت، همان ولی امر مسلمانان است. و حکم او نافذ و حکومت وی حکومت اسلامی و شرعی می باشد و تفاوت میان مذهب شیعه دوازده امامی و مذهب اهل سنت نیز در همین مساله است.

وانگهی حکومت اسلامی بر پایه اصل «حاکمیت دین» در عصر پیامبر گرامی (ص)، به دست مبارک او و با تمامی دستگاههای

خود تشکیل شد و در عرصه زندگی نمودار گردید و این حکومت به رغم کوتاه بودن عمرش، در پیاده کردن حکومت اسلامی در صحنه زندگی، بسیار موفق بود.

اما سیستم بازرسی و نظارت در اسلام، ضمن متنی حقوقی از قرآن یا سنت، تعریف و بررسی نشده است، زیرا که این سیستم به دست مقام حاکم در حکومت اسلامی مشروع سپرده شده، به این دلیل که او موظف است این سیستم را در تمامی عرصه‌های اقتصادی، آموزشی و... پیاده کند تا در انجام وظیفه‌اش موفق باشد.

در زمان حضور، چنانچه پیامبر گرامی (ص) برنامه اقتصادی یا آموزشی و یا برنامه دیگری را تهیه کرده باشد، ناگزیر آن را پس از بررسی گسترده و دقیق و گردآوری اطلاعات و با توجه به شرایط محیط، تهیه کرده، به گونه‌ای که موفقیت‌آمیز بودن این برنامه را از پیش می‌دانسته است.

اما در زمان غیبت، هرگاه مقام حاکم بخواهد برنامه اقتصادی، یا آموزشی، یا دیگر برنامه‌ها را تهیه کند، و یا پروژه‌ای را به مورد اجرا گذارد، در آغاز باید این برنامه یا پروژه را توسط گروهی از دانشمندان، متفکران و کارشناسان به طور دقیق و علمی بررسی کند و تمامی ابعاد مثبت و منفی و جزئیات آن را بکاود و اطلاعات پیرامون این برنامه و حوادث مرتبط با آن را گردآورد و پس از

بررسی و پژوهش، زمانی که از موفقیت برنامه یا پروژه اطمینان پیدا کرد، به اجرای آن پردازد. به زودی به تفصیل این موضوع خواهیم پرداخت.

تشکیل ماهیت اسلام از سه عنصر

ماهیت اسلام

اسلام از دو عنصر که یکی پایدار و ایستا و دیگری پویا و ناپایدار است، تشکیل شده است:

عنصر نخست: ایمان به یگانگی خدا و رسالت پیامبر خدا(ص) است و در اسلام، همین ایمان معیار و میزان می‌باشد. بنابراین، هرکس به آن دو ایمان داشته باشد، مسلمانی است که خون، آبرو و مال او محفوظ و مورد احترام است و در این جهت، تفاوتی نمی‌کند که وی از لحاظ مذهب، شیعه باشد یا سنی. این ایمان، در تربیت مردم و اصلاح رفتار آنان و نیز اجرای عدالت و برابری در میان ایشان نقشی برجسته، ارزنده و سترگ دارد.

عنصر دوم: قوانین اسلام است که در دو بخش عبادات و معاملات تجلی می‌یابد.

عبادات به آن معنای فراگیر که هم واجبات و هم محرّمات را دربر گیرد، مجموعه‌ای است از واجبات و محرّمات ویژه‌ای که رابطه معنوی و روحی میان انسان و پروردگارش را تشکیل می‌دهد، و با تغییر زندگی اجتماعی تغییر نمی‌یابد و با تحول زندگی در هر عصر و زمانی تحول پیدا نمی‌کند. به عنوان نمونه یکی از

مصادیق عبادات که تغییر نمی‌کند نماز است، زیرا نمازی که مردم در عصر پیامبر اکرم(ص) به جای می‌آوردند، عین نمازی است که در عصر کنونی بجا می‌آورند. زیرا، همان گونه که نماز بر کسی واجب است که زمین را با بیل دستی و ساده خود شخم می‌زند و با نیروی دست بر اشیا فرمان می‌راند، همچنین بر کسی واجب است که زمین را با ماشین آلات کشاورزی شخم می‌زند و با انرژی اتم بر اشیا فرمان می‌راند. بنابراین، نماز عصر اتم و فضا با نماز عصر پیامبر(ص) هیچ تفاوتی ندارد و روزه و حج این زمان، هیچ اختلافی با روزه و حج آن زمان ندارد.

وضعیت در محرمات الهی نیز همین گونه است، زیرا این محرمات با همان ساختاری که در عصر پیامبر(ص) وجود داشت، در عصر کنونی نیز وجود دارد.

رابطه انسان با طبیعت بر خلاف رابطه انسان با خداست، زیرا که رابطه انسان با طبیعت یک رابطه مادی است و از زندگی اجتماعی اثر می‌پذیرد و با تحول آن در هر دوره‌ای متحول می‌شود.

این از یکسو و از سویی دیگر، عبادات با تمامی انواع و اقسام آن، نقشی بسیار ارزنده در تربیت آدمی دارد، چون، عبادات رفتار انسان را در بیرون اصلاح می‌کند و از اقدامهایی که انسان را گمراه

می‌سازد و مانع رسیدن وی به ارزشها و آرمانهای دینی و انسانی می‌شود، جلوگیری می‌نماید. نیز عبادات در تحقق اصل عدالت اجتماعی و برابری در میان طبقات امت، نقشی مهم دارد و در عین حال، سمبل وحدت مسلمانان است. چرا که روزه ماه مبارک رمضان، نماز در اوقات ویژه، حج در وقت مشخص و محدود، روکردن به قبله و دیگر عبادتها، همگی سمبلهای یکپارچگی مسلمانان به شمار می‌رود. بنابراین، عبادات افزون بر بُعد دینی، بُعد اجتماعی نیز دارد.

از سوی سوم، عبادات نقش تربیتی معنوی و اثری سترگ در تقویت رابطه انسان با آفریدگارش دارد و این رابطه را در دل و جان انسان جای می‌دهد. زیرا که عبادت در بیرون، بازتاب ایمان به خدا در ذهن است و موجب رشد و استواری آن می‌شود. همان گونه که ایمان به خدا در درون، در عبادتهایی بازتاب پیدا می‌کند که در برون انجام می‌شود و بر بعد اجتماعی و دینی عبادت اثر می‌گذارد، چرا که اجتماع و دین در طول تاریخ، دو عنصری بوده که بر یکدیگر اثر متقابل داشته است.

اما معاملات، در فعالیتهای اقتصاد اسلامی تجسم می‌یابد و در یک نقطه با عبادات اختلاف دارد و آن این است که تمامی عبادات فقط از سوی شارع وضع شده، در حالی که معاملات پیش

از آمدن شارع و شریعت، در میان عاقلان وجود داشته است. در نهایت، شارع همه این معاملات را مورد بررسی و تجدید نظر قرار می‌دهد. سپس هر کدام را که با اصول شریعت همخوانی داشته باشد، می‌پذیرد و هر کدام را که همخوانی نداشته باشد، باطل می‌سازد، نظیر معاملاتی چون: ربا، فروش شراب، گوشت خوک و سگ، احتکار، تقلب و دیگر معاملاتی، که شارع این قبیل معاملات حرام را از سبب اقتصاد اسلامی حذف کرده است.

سبب لغو این معاملات، آن است که دین اسلام برای اصلاح جامعه انسانی و پی‌ریزی نظامی معتدل و متوازن آمده است، تا اصل عدالت و برابری در میان طبقات امت را تحقق بخشد و حقوق همه این طبقات را پاس بدارد و هیچ‌گونه افراط و تفریطی در این جامعه نباشد. از آن جا که نظام اقتصاد اسلامی بر پایه مصالح واقعی استوار است، گاه با نظام عقلایی همخوانی داشته و گاه ندارد، و به همین دلیل ممکن است شارع مقدس برای درست بودن معامله، شرطی را معتبر بداند که از نگاه عاقلان، آن را اعتباری نیست.

این از یکسو و از سویی دیگر، بررسی و کاوش فعالیت‌های اقتصادی در اسلام، به شکل عمیق و گسترده در حوزه‌های علمی بزرگ که همگام با زمان، تحول و گسترش یافته‌اند، نشان می‌دهد

مسلمانان در قانون گذاری و اندیشه، ریشه دار و در نظام اقتصادی، مستقل هستند.

از این رو، در کتاب خود بنام «البنوک» گفتیم: از دیدگاه اسلام، می توان تمامی انواع و اقسام فعالیت های اقتصادی و داد و ستدهای تجاری در بازارهای پولی جهان (بازارهای بورس) را اصلاح کرد. البته، به استثنای داد و ستدهای ناروا و ممنوع در شریعت مقدس اسلام که قابل اصلاح نمی باشد.

تا این جا به این نتیجه رسیدیم که اقتصاد اسلامی در هر عصر و زمانی قابل اجراست و در این اقتصاد، تمامی مشکلات انسان در زندگی اجتماعی بر طرف می شود.

وانگهی رابطه انسان با آفریدگار بی چون و چرا، همان گونه که در بعد مثبت زندگی انسان اثر می گذارد، در بعد منفی آن نیز چنین است، یعنی مشکل بزرگ انسان را که بی دینی است بر طرف می سازد. چرا که این رابطه، تباهی، بی دینی و انحراف را از میان برمی دارد و انسان را در جایگاهی می نهد که در همه گرایشها و حرکتهايش در برابر آفریدگار، احساس مسوولیت کند. زیرا رابطه انسان با آفریدگار، بر انسان حاکم می شود و مواضع او را در تمامی شوون زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و اداری تعیین می کند و تمامی این شوون را با خشنودی

خدا هماهنگ می‌سازد.

از این رو، نقش عبادات، ایجاد ارتباط با آفریدگار و استوارساختن این ارتباط است. طبیعی است که ارتباط با آفریدگار بی‌چون و چرا و توانا از یکسو تباهی، بی‌دینی و انحراف را از میان می‌برد و از سوی دیگر، مشکل افراطی‌گری و ارتباط با موجود محدود را که هیچ‌توان و قدرتی ندارد، بر طرف می‌کند. چرا که انسان مشرک می‌کوشد، بت‌ناتوان و ساخته‌دست خود را، به معبودی بی‌چون و چرا تبدیل کند، با این‌که این بت، نه توانی دارد و نه احساسی، زیرا ساخته و پرداخته‌دست انسان است.

به‌طور طبیعی، منبع این عمل زشت، نادانی، خودخواهی، لجاجت، اندیشه‌نکردن و گمراهی از یکسو و احساس نیاز به ارتباط با آفریدگار مطلق در رفتار، حرکات و مواضع خود از سوی دیگر است و به همین سبب، انسان مشرک به دگرگون‌سازی حقیقت دست می‌زند و از طریق اوهام و اندیشه‌های نادرستی که وی را به‌طور کامل کور می‌سازد، آنچه را که حقیقت نیست، حقیقت مطلق جلوه می‌دهد و آن را به صورت خداوندی به تصویر می‌کشد که باید مورد پرستش قرار گیرد. آیا عاقلانه است که انسان تا این حد سقوط کند که عقل و شعور خود را از دست بدهد و از اوهام و خیال پیروی کند و موجود ساخته‌دست خود را

معبودی بی چون و چرا قرار دهد؟

ایمان به خدای یگانه بی نیاز، که دین آسمانی، آن را به انسانهای روی زمین هدیه کرده است، این دو مشکل را بر طرف می‌سازد، زیرا این ایمان، ارتباط با آفریدگار جهان و وابسته شدن به اوست و انسان با این ارتباط از دایره مشکل گمراهی و بی‌دینی بیرون می‌شود و همچنین با این ارتباط از مشکل افراط‌گرایی و ارتباط با موجود محدود بیرون می‌آید.

بر این اساس، ایمان به آفریدگار نامحدود، شمشیری دو لبه است: انسان با یکی از دو لبه ریشه گمراهی و بی‌دینی را قطع می‌کند و با دیگری ریشه بت‌پرستی، شرک و افراط‌گرایی را.

زیرا که ایمان به این آفریدگار نامحدود، انسان را در بالاترین درجه مسوولیت در پیشگاه خداوند قرار می‌دهد و موجب می‌شود که او در رفتار و حرکاتش و در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی، فردی، خانوادگی و اقتصادی‌اش، خود را مسوول بداند و مردم را به راه درست و معتدل که خداوند آن را در قرآن و سنت مشخص کرده، فراخواند. نیز همین ایمان به خدا انسان را از کارهای بیهوده و انحرافی و رفتارهای نادرست باز می‌دارد.

بر این اساس، نقش ایمان به خدا، نقش رابطه داشتن با آفریدگار مطلق و نقش آرامش در دلهاست و نیز نقش مخالفت با

گمراهی، بی‌قیدی، تباهی، شرک، بت‌پرستی، افراط‌گرایی و نقش هدایت و راستی و اعتماد انسان به خدا در تمامی مراحل سفر طولانی و دشوار خود می‌باشد.

تا این جا توانستیم به این نتیجه برسیم که ایمان به خدای توانا، دو بعد دارد: یک بُعد فردی، زیرا رابطه میان بنده و آفریدگارش را تشکیل می‌دهد و یک بعد اجتماعی، چرا که ویژگیهای ایمان، همان ویژگیهای اجتماعی است. چون، ایمان نفس را پاک می‌کند و آنرا به خصلتهای نیک مجهز می‌سازد و رفتار انسان را در عمل اصلاح و معتدل و راست می‌گرداند و به همین دلیل، نقش بزرگی در تحقق یافتن اصل عدالت اجتماعی و برابری در میان طبقات امت دارد.

عنصر سوم: حدود محدوده‌ای که
خلاً قانونی دارد و اختیارات فقیه
برای قانون گذاری در این محدوده با
عنوان ثانوی

اختیارات فقیه برای قانون گذاری

از ویژگیهای دین اسلام به عنوان آیینی همگانی برای بشر و برای تمام زمانها و مکانها و به عنوان شیوه‌ای جاوید که دوش به دوش دانش و تحول به سوی مرحله بالاتر پیش می‌رود، آن است که در این آیین، محدوده‌ای بدون قانون رها شده است و این محدوده، صفحه‌ای است که از متون قانون گذاری در کتاب و سنت خالی می‌باشد، یعنی محدوده مباحات اولی. این محدوده، همان عنصر سوم در اسلام است و این عنصر بر اثر چند عامل در شریعت اسلامی پویا و ناپایدار است:

عامل نخست: شریعت اسلامی، شریعتی است جاویدان، همیشگی و تکامل یافته که می‌تواند مشکلات انسان را در هر عصر و زمانی در طول تاریخ و برای همیشه حل کند، هر چند زمانه تحول یابد و پیشرفت کند.

عامل دوم: حکومت اسلامی که در دوران پیامبر اکرم(ص) و به دست مبارک او تشکیل شد، حکومتی بود که تمامی دستگاهها و ارکان آن ساده بود، و روشن است که این نوع تشکیلات حکومتی در عصر کنونی دردی را دوا نمی‌کند، چرا که حکومت در دوران

حاضر پیشرفت کرده و تمامی دستگاهها و سازمانهای آن از قبیل: سازمانهای اقتصادی، آموزشی، اجتماعی، اداری، امنیتی، ارتباطات، نظامی، انتظامی و غیره، گسترش یافته است.

عامل سوم: نمی توان نظامی پایدار همچون نظام عبادات برای حکومت وضع کرد که در طول تاریخ، همیشه و در همه دورانها ثابت بماند، زیرا که نظام حکومت با دگرگونی زمان دگرگون می شود و با تحول ابعاد زندگی همگانی، تحول می یابد، و نمی توان نظام حکومت در عصر پیامبر(ص) را بر حکومت عصر کنونی که تمامی تشکیلات و دستگاههای آن تحول یافته، تطبیق داد.

عامل چهارم: خداوند مقام ولایت امر (فرمانروایی) را پس از پیامبر گرامی(ص) برای امامان اطهار(ع) و در زمان غیبت برای فقیه جامع شرایط قرار داده که از جمله این شرایط اعلامیت است. به طور طبیعی، ولی امر از سوی خداوند مسوول و مکلف است که براساس حاکمیت دین، حکومت تشکیل دهد. البته، در صورتی که شرایط مناسب باشد و مانعی وجود نداشته باشد.

عامل پنجم: ولی امر مجاز نیست، در احکام شرعی الزام آور که در شریعت مقدس وضع شده دخل و تصرف کند، نظیر این که از انجام واجب جلوگیری و به انجام کار حرام فرمان دهد.

تمامی این عوامل ایجاب می کند که شارع مقدس، محدوده ای را

در شریعت مقدس اسلام خالی از قانون رها کند و به ولی امر اختیارات گسترده‌ای بدهد که با عنوان ثانوی در این محدوده به وضع قانون پردازد، و قوانین و نظامی را برای حکومت و تمامی مولفه‌ها، بخشها و ارکان آن پی‌ریزی کند، که شرایط آن را ایجاب می‌کند، و هر زمان و دوره‌ای بدان نیاز دارد، و خلأهای قانونی را پر سازد.

از این جا آشکار می‌شود که وجود «محدوده خالی از قانون» نه کاستی در قانون گذاری اسلامی به شمار می‌رود و نه سهل انگاری در آن، بلکه وجود این محدوده، نشانگر آن است که شریعت باید تمامی دورانهای مختلف در طول تاریخ را فراگیرد و توان این فراگیری را هم داشته باشد.

چکیده سخن: این که وضع یک نظام پایدار برای حکومت در این محدوده امکانپذیر نیست، و به همین دلیل، شارع مساله قانون گذاری و وضع کردن نظام و قانون در حدود این منطقه را به ولی امر سپرده است تا بر حسب مقتضیات، شرایط و نیاز هر زمان و دوره‌ای با عنوان ثانوی بدان پردازد و خلأ قانونی را پر کند.

اما نظام نظارت و بازرسی در اسلام، وظیفه مقام حاکم در حکومت اسلامی است. در عصر حضور، مقام حاکم در وجود پیامبر اکرم (ص) و پس از او در وجود امامان پاک (ع) تجلی

می‌یابد. از این‌رو، احتمال نمی‌رود که پیامبر(ص) به وضع برنامه اقتصادی، یا آموزشی و یا اداری به طور تصادفی بپردازد، بی آن که همه ابعاد مثبت و منفی و شرایط و جزئیات این برنامه را بررسی کند و اطلاعات مربوط به آن را گردآورد و اگر چنین کند، از وظیفه الهی خویش سرباز زده است و این امر در حق پیامبر اکرم(ص) نامحتمل است. بعلاوه، وی معصوم است و احتمال خطا در حق او وجود ندارد.

اما در زمان غیبت، مقام حاکم در وجود فقیه جامع شرایط عینیّت می‌یابد و این شرایط عبارتند از: اعلیّت، عدالت، امانت، اخلاص، قاطعیّت در اجرای احکام الهی، پیاده کردن اصل عدالت و برابری در میان طبقات امت بدون هرگونه تعارف و به کارگیری اختیارات خود برای قانون گذاری با عنوان ثانوی، در محدوده‌ای که خلأ قانونی وجود دارد بر حسب نیاز زمان و شرایط کشور.

بر این اساس، فرض کنیم چنانچه فقیه جامع شرایط، توان تشکیل حکومت را داشته باشد یعنی شرایط برای این اقدام مناسب باشد و مانع داخلی و خارجی وجود نداشته باشد، بر وی واجب است که این اقدامات را انجام دهد:

اولاً: مجلس شورا تشکیل دهد. و این مجلس از دانشمندان برجسته، اندیشمندان، کارشناسان و افراد امین و با اخلاص از

سراسر کشور تشکیل شود. و آنگاه با کمال بی طرفی دربارهٔ تشکیل دولت از افراد کاردان، لایق، مومن و با اخلاص، با نمایندگان مجلس به رایزنی پردازد. چون، میزان و معیار گزینش افراد در حکومت اسلامی و شرعی، همین ویژگیهاست، اما ویژگیها و معیارهای دیگر از قبیل نژاد، حزب و امثال آن، از دیدگاه اسلام هیچ ارزشی ندارد. هر چند که این معیارها در حکومتهای غیر اسلامی معتبر است و تفاوت حکومت اسلامی با حکومت غیر اسلامی نیز در همین امر است.

بنابراین، اگر مقام حاکم در یک حکومت اسلامی بخواهد به وضع برنامهٔ اقتصادی، آموزشی، اداری، امنیتی یا ایجاد طرحی پردازد، باید در آغاز، این برنامه یا طرح را به وسیله اندیشمندان، دانشوران، فرهنگیان مومن و با اخلاص و کارشناسان موضوع، به تفصیل بررسی کند و تمامی جزئیات، شرایط، ابعاد، آینده و مقدار موفقیت آن را بسنجد و پس از تکمیل بررسی و اطمینان به موفقیت، آن برنامه را وضع و یا آن طرح را احداث کند.

برای حاکم (ولی فقیه) روا نیست که برنامه یا طرحی را بدون بررسی و سنجش ارائه دهد، زیرا این کار ممکن است به تلف شدن بیت المال مسلمانان بیانجامد، و این جنایتی است که بخشیده نخواهد شد. برای ولی امر مسلمانان امکان ندارد که دست به چنین

کاری بزند. چرا که عدالت، امانتداری و مورد اعتماد بودن او مانع از این اقدام می‌شود. بنابراین، فرض ارائه برنامه یا طرح بدون بررسی و تحقیق از یکسو بر خلاف عدالت، امانت و مورد اعتماد بودن اوست و از سویی دیگر با ماموریت دینی او که باید آن برنامه یا طرح را بررسی می‌کرد، سازگاری ندارد.

از این جا آشکار می‌شود که نظام نظارت و بازرسی باید در تمامی دستگاهها و بخشهای حکومت جاری باشد. چرا که از یکسو باید این دستگاهها پس از بررسی تمام جوانب و شرایط آن ایجاد شود و از سویی دیگر، نظام بازرسی در اسلام نمی‌تواند نظامی پایدار و غیرقابل تغییر باشد، بلکه این نظام با تغییر حکومتها و تحول و توسعه آن در هر عصر و زمانی تغییر می‌یابد و به همین دلیل، وضعیت آن در هر عصری به دست مقام حاکم در همان عصر است.

وانگهی وضع نظام دستگاههای دولتی از قبیل نظام اداری، آموزشی، امنیتی و... در محدوده‌ای است که خلأ قانونی وجود دارد، زیرا صلاحیت مقام حاکم برای قانون گذاری و وضع قوانین تنها در حدود همین محدوده است نه در همه جا، و این محدوده هم محدوده گسترده‌ای است که برای وضع قوانین بر حسب نیاز زمان ویر کردن خلأ قانونی بسنده می‌کند.

به بیانی دیگر: مقام حاکم در حکومت اسلامی در عصر غیبت، باید دارای ویژگیهای زیر باشد:

۱ - دانا و فقیه به احکام فقهی اسلامی و تمامی مسائل آن و نیز در این احکام از دیگر فقیهان عصر خود داناتر باشد.

۲ - عادل و امین باشد.

۳ - در اجرای احکام الهی قاطع و توانمند باشد، تا بتواند عدالت و برابری میان طبقات جامعه را تحقق بخشد، و بدون در نظر گرفتن هر گونه عامل دیگری از حقوق مردم پاسداری کند.

اگر فقیه دارای این ویژگیها باشد، ولایت از سوی خداوند برای او ثابت است و ماموریت دارد که حکومت اسلامی را براساس اصل «حاکمیت دین» تشکیل دهد. البته، در صورتی که مانعی برای تشکیل این حکومت وجود نداشته باشد.

این از یکسو و از سویی دیگر، مقام حاکم حق دارد که در تمامی شوون حکومت و عناصر و بخشهای آن دخالت کند، با این هدف که اصل توازن و عدالت در میان تمامی طبقات امت را پاس بدارد، اصلی که اسلام، سخت ارزش برای آن قائل است. حتی مقام حاکم (ولی فقیه) می تواند در امور بخش خصوصی نیز دخالت کند و این زمانی است که این بخش بخواهد بر ثروتهای کشور مسلط شود، به گونه ای که موجب تزلزل عدالت و برابری در میان

اقتشار امت گردد، و در این هنگام است که مقام حاکم باید جلو او را بگیرد و تنها در محدوده‌ای که به اصل عدالت و توازن آسیب نرساند به وی اجازه فعالیت بدهد.

از باب نمونه، فرض کنیم که شخصی از امکاناتی برخوردار است که می‌تواند با به کارگیری آلات و ابزار جدید، بخشهای وسیعی از زمین را احیا کند و در اختیار بگیرد. از آن جا که این عملیات ممکن است به عدالت اجتماعی آسیب برساند و موجب تزلزل آن شود، مقام حاکم می‌تواند با عنوان ثانوی، وی را از این کار منع کند، جز در حدودی که با اهداف والای اسلام سازگار باشد.

پیشتر بیان شد که تشکیل دولت (تعیین اعضای کابینه) باید توسط مجلس شورا انجام شود، و این مجلس هم باید از دانشمندان، متفکران و کارشناسان امین و با اخلاص تشکیل شده باشد. زیرا اینان هستند که از میان افراد لایق، متفکر، متخصص، و مومن و با اخلاص، اعضای دولت را بر می‌گزینند. البته، این انتخاب را پس از زمانی انجام دهند که سوابق افراد را به شکل بی‌طرفانه و دقیق بررسی کنند، اطلاعات درباره آنان را گرد آورند، شرایط، میزان پایداری و توانمندی ایشان را بسنجند و این که تحت تاثیر عوامل خارجی همچون فرقه‌گرایی و حزب پرستی و امثال آن

قرار نگیرند.

این حکومت اسلامی با احراز شرایطی که بیان کردیم، حکومتی خواهد بود پاک با تمامی بخشها و عناصری که آن را تشکیل می‌دهد و نیز حکومتی خواهد بود که از کلاه‌برداری، فساد اداری، مالی، اخلاقی و سهل‌انگاری در کار و انجام وظیفه دوری خواهد کرد.

به همین دلیل، چنین حکومتی، کشور را به سوی تحول، شکوفایی، پیشرفت، امنیت و آرامش پیش خواهد برد. در حالی که اگر حکومت با تمامی عناصر و بخشهای خود پاک نباشد، کشور رابه سوی عقب‌ماندگی و نبودن آرامش سوق می‌دهد.

تا این جا به این نتیجه رسیدیم که اگر حکومت اسلامی همه شرایط را داشته باشد، حکومتی خواهد بود که تمامی عناصر و بخشهای آن پاک است و از هیچ عامل بیرونی تاثیر نمی‌پذیرد. درحالی که اگر حکومت اسلامی واجد شرایط نباشد، نمی‌تواند از دخالت عوامل بیرونی و تاثیرگذاری این عوامل در امان باشد.

در این جا روشن می‌شود که متهم کردن حکومت اسلامی به «خود کامگی»، از ناآگاهی، تعصب، دشمنی، عدم شناخت نظام اسلامی و تصور این که مقام حاکم از آن چنان آزادی عمل برخوردار است که هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هر چه را

نخواهد انجام نمی‌دهد، سرچشمه می‌گیرد. چرا که بیشتر بیان کردیم که مقام حاکم (ولی فقیه) از سوی خداوند مامور است که با اهل حل و عقد، دانشمندان، متفکران، کارشناسان، امینان و صالحان درباره موضوعات کوچک و بزرگ به گفتگو و رایزنی بپردازد.

همچنین، حاکم اسلامی موظف است که پیرامون رفتار شخصی هر کدام از اعضای دولت، به طور دقیق و با کمال بی طرفی تحقیق گسترده و فراگیر انجام دهد و با معیارهای ویژه‌ای همچون پاکی، لیاقت و توانمندی و منطبق بودن این معیارها بر آن فرد، وی را به عنوان عضو دولت برگزیند. بعلاوه، شرط است که مقام حاکم باید عادل، امین و موثق باشد، و این شرط به وی اجازه نمی‌دهد که خود سرانه هر آنچه را که می‌خواهد انجام دهد.

نقش حوزه‌های علمیه در متبلور
ساختن ریشه‌داری مسلمانان در
اندیشه وقوانین معتدل بر ضد
اندیشه‌های افراطی و منحرف

نقش حوزه‌های علمیه

پیشتر بیان شد که قوانین اسلامی یک رکن اساسی در ماهیت اسلام به شمار می‌رود و این قوانین هم عبادات و هم معاملات را دربر می‌گیرد. حوزه‌های علمیه بزرگ نظیر نجف اشرف، قم و دیگر حوزه‌ها کار تحقیق و پژوهش درباره تمامی انواع این قوانین را برعهده دارند. این پژوهشها بر پایه منبع کتاب و سنت انجام می‌شود و هر اندازه پیشرفت کند و ژرف‌تر و پرمایه‌تر شود هرگز از این منبع فراتر نخواهد رفت، وگرنه مردود خواهد بود. به همین سبب، در این پژوهشها، اندیشه‌های افراطی و منحرف یافت نمی‌شود، زیرا که کتاب و سنت بر ضد افراط‌گرایی و ترور با تمامی اشکال و انواع آن است.

به بیانی دیگر: این حرکت فکری و اجتهادی که در طول تاریخ رنگ و نشان اسلامی دارد، افقهای ذهن را می‌گشاید و مشعل فروزان کتاب و سنت را در هر زمانی برمی‌دارد و چنانچه این حرکت فکری و اجتهادی - که با تحول و گسترش زندگی اجتماعی در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، فردی، مادی و معنوی، در هر دوره‌ای پیشرفته‌تر و ژرف‌تر شده است - در اسلام نبود،

اصالت مسلمانان در اندیشه و قوانین برجسته که در عصر غیبت از کتاب و سنت استنباط می‌شده، تبلور پیدا نمی‌کرد، و اگر این حرکت فکری و اجتهادی ادامه نمی‌یافت، مشکلات ضروری جدید در هر عصری به‌طور قاطع حل نمی‌شد.

از این جا پیشرفت دانش فقه و گسترش آن در تمامی زمینه‌های حساس و ضروری در طول تاریخ، نشان دهنده اصالت فکری و شخصیت دینی مستقل و برجسته مسلمانان است. از این رو، در پژوهش‌ها و تحصیلات حوزوی، اندیشه‌های افراطی و منحرف یافت نمی‌شود، زیرا که این پژوهش‌ها بر پایه منبع کتاب و سنت است که برضد افراطی‌گری و ترور با تمام انواع آن می‌باشد. چرا که سرچشمه افراط‌گرایی و ترور، ناآگاهی، خیانت، خودخواهی، تعصب کورکورانه و دشمنی است، زیرا فرد افراطی، ناآگاه، خودخواه و خیانت پیشه‌ای است که خرد، شعور و اندیشه خود را ازدست می‌دهد. زیرا کسی که از کوچکترین اندیشه برخوردار باشد، نه خرد، نه دین و نه انسانیت او می‌پذیرد که بی‌گناهان، کودکان، زنان و پیرمردان را با شیوه‌ای جنایتکارانه و غیر انسانی بکشد، یا به چپاول اموال و آدم‌ربایی و دیگر اعمالی که عقلاً و شرعاً مردود است، دست بزند.

از این رو، بر تمامی علمای مسلمانان و رهبران سیاسی آنان

است که با بهره‌گیری از همهٔ ابزار ممکن، سخن و صفوف خود
را برای بررسی و درمان مشکل تروریسم یکی کنند و متحد
شوند، زیرا تروریسم یک غدهٔ سرطانی در پیکر امت اسلامی است
که باید آن را ریشه کن کرد.

نشانه‌های اقتصاد اسلامی و تفاوت آن
با اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی

نشانه‌های اقتصاد اسلامی و تفاوت آن با اقتصاد سرمایه‌داری و

سوسیالیستی

کسی که از اصول اقتصاد اسلامی آگاهی داشته باشد، در می‌یابد که این اقتصاد، یک دیدگاه اقتصادی مستقل در برابر اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی است و نشانه‌ها، برابری و اعتدال خود را دارد. هم از لحاظ درونی و هم از لحاظ شکل و فرمولی بیرونی با آن دو متفاوت است.

اقتصاد سرمایه‌داری بر پایه اصل مالکیت بی حد و حصر افراد استوار است و اصل مالکیت همگانی یعنی مالکیت دولت را، جز در شرایط خاص، نمی‌پذیرد.

اقتصاد سوسیالیستی، بر پایه اصل مالکیت همگانی که همان مالکیت دولت است استوار می‌باشد و مالکیت خصوصی یعنی مالکیت افراد را نمی‌پذیرد.

اما اقتصاد اسلامی بر پایه اصل مالکیت دو گانه استوار است. زیرا که اسلام همان گونه که مالکیت همگانی را می‌پذیرد، مالکیت خصوصی یعنی مالکیت افراد را نیز به رسمیت می‌شناسد.

این از یکسو و از سوی دیگر، مالکیت فردی در اسلام بر پایه

اصل «اقتصاد آزاد» استوار است. البته، در حدودی که اسلام اجازه آنرا داده باشد، بدین معنا که افراد، در تمامی فعالیتهای اقتصادی خود آزادند، مگر در فعالیتهایی که ممنوع است نظیر معامله ربوی و خرید و فروش شراب، گوشت مردار و خوک، احتکار، تقلب و امثال آن.

خلاصه سخن: اسلام به فرد اجازه داده است که آزادانه به فعالیتهای اقتصادی چون بازرگانی و خرید و فروش بپردازد و با کار و تلاش از ثروتهای طبیعی بهره گیرد از قبیل این که زمین را احیا کند، از ثروتهای منقول حیازت کند و آنها را از جایگاه طبیعی خود منتقل نماید و به طور مستقیم یا غیرمستقیم، تا اندازه‌ای که شریعت اجازه می‌دهد، در حوزه مالکیت خود قرار دهد.

از این جا «احیا» و «حیازت» از کارهای بهره ده و سود آوری به‌شمار می‌رود که دارای ارزش اقتصادی است، نه از کارهای احتکاری. چون، کارهای احتکاری آن است که فرد بر پهنه‌های وسیعی از ثروتهای طبیعی از طریق زور و قدرت مسلط شود، بی آنکه در این راه، کاری انجام دهد و کوشش و رنجی به خرج دهد. چرا که اسلام این نوع تسلط را به عنوان منبع حق یا مالکیت به رسمیت نمی‌شناسد، و در صورتی آن را به رسمیت می‌شناسد که نتیجه کار و کوشش باشد. زیرا که هر کارگری مالک محصول

کارش می‌باشد و اسلام، مالکیت یا حق را بدون کار به رسمیت نمی‌شناسد. رابطه با ثروتهای طبیعی از کار و کوشش او ناشی می‌شود که برای تسلط بر آن انجام می‌دهد از قبیل احیا، یا حیازت، هر چند مقدار حیازت شده بیش از مقدار نیاز او باشد. چرا که براساس قانون، هر فرد مالک نتیجه کار خود می‌باشد. اما زمانی که تسلط بر این ثروتها به وسیله اعمال زور و قدرت باشد و شخص هیچ‌گونه کار و تلاشی انجام نداده باشد، از منظر اسلام، هیچ رابطه‌ای میان این شخص و آن ثروتها بر قرار نمی‌شود.

از این جا آشکار می‌شود که اسلام این آزادی را به افراد داده است که در زمینه انواع کارهای اقتصادی فعالیت کند، لیکن در حدودی که شریعت اجازه داده است، نه به طور مطلق. به این معنی که این فعالیتهای اقتصادی از نظر شرع حرام و نیز سلطه بر ثروتهای طبیعی از طریق اعمال زور و قدرت نباشد.

روشن است که این محدودیت از سوی شارع مقدس گزاف نیست بلکه هدف از ایجاد این محدودیت، تحقق بخشیدن اصل عدالت و برابری در میان طبقات جامعه است و این هدف تحقق نمی‌باید، جز از راه محدودیت یاد شده.

روشن شد که اقتصاد اسلامی در دو نقطه با اقتصاد سرمایه‌داری اختلاف دارد:

۱ - مالکیت فردی در نظام اسلامی، این آزادی را به افراد، شرکتهای خصوصی و سرمایه‌داران داده است که به انواع فعالیتهای اقتصادی پردازند. البته، به استثنای فعالیتهائی که در شریعت مقدس ممنوع است. این آزادی مشروط بر آن است که به بهره‌کشی از بازارو زیان زدن به اقشار ناتوان و محروم منجر نشود و در غیر این صورت، بر دولت اسلامی است که دخالت کند و جلو این تجاوزها را که به عدالت اجتماعی زیان می‌رساند بگیرد، عدالتی که اسلام سخت ارزش برای آن قائل است.

در حالی که مالکیت فردی در نظام اقتصادی سرمایه‌داری، آزادی گسترده و بی حدّ و حصر به افراد داده است، حتی اگر این آزادی به بهره‌کشی از بازار و اقتصاد کشور و نیز به ایجاد فاصله‌ها و شکافهای ژرف در میان طبقات امت بیانجامد و اصل عدالت و توازن اجتماعی را از میان ببرد. چرا که افراد، در فعالیتهای اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، تنها منافع شخصی خود را در نظر می‌گیرند و هیچ توجهی به منافع واقعی جامعه ندارد.

۲ - نظام اقتصادی در اسلام بر پایه اصل مالکیت دو گانه استوار است و هدف اصلی از وضع این قانون مالکیت، پیاده کردن اصل عدالت و برابری در جامعه است که اسلام سخت بدان اهمیت می‌دهد و نیز هدف کم کردن فاصله‌ها و شکافها در میان طبقات

امت است. چرا که مالکیت خصوصی و مالکیت همگانی به سان رقیب و نگهبان دیگری است تا از حدود خویش فراتر نرود و بازار را به استثمار خود در نیاورد. در حالی که نظام اقتصادی سرمایه‌داری بر پایه اصل مالکیت خصوصی استوار است و به صاحبان شرکتها و کارفرمایان این فرصت را می‌دهد که به استثمار بازار پردازند و بر اقتصاد کشور سلطه پیدا کنند، زیرا که در این رابطه هیچ مراقب و مانعی برای آنان وجود ندارد.

این از یکسو و از سوی دیگر، چنانچه حکومت، اسلامی باشد، مقام حاکم حق دارد که بر تمامی نهادهای حکومتی، چه بخشهای خصوصی و چه بخشهای عمومی نظارت و اشراف داشته باشد، تا از منافع عمومی جامعه حمایت کند و آزادیهای افراد را در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی به گونه‌ای محدود سازد که به عدالت و برابری اجتماعی زیان وارد نشود.

به این نتیجه رسیدیم که دین اسلام بر سه عنصر بنیادین استوار است که از میان آنها دو عنصر، ثابت و تغییر ناپذیرند:

۱ - عنصر درونی: ایمان به خداوند یکتا و بی نیاز و به رسالت پیامبر(ص).

۲ - عنصر بیرونی: این عنصر در عبادات و معاملات تجسم یافته است.

۳ - عنصر سوم، متحرک و ناپایدار است و بر حسب نیازمندیهای جامعه تغییر می‌کند. در این عنصر است که نقش فقیه جامع شرایط متبلور می‌شود. بدین ترتیب که وی بر حسب نیاز زمان در هردورانی و به منظور ساماندهی زندگی عمومی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و فردی و نیز ساماندهی رابطه ملت با حکومت و اختیارات رئیس دولت و سایر مولفه‌های این دولت، به وضع قوانین ثانوی می‌پردازد.

۶

معیارهای تشکیل حکومت

معیارهای تشکیل حکومت

تشکیل حکومت اسلامی، یعنی حکومتی که بر پایه اصل حاکمیت خداوند یکتا استوار باشد، در زمان غیبت به دست مقام حاکم است، نه به وسیله انتخابات و صندوقهای رای. زیرا که مقام حاکم در حکومت اسلامی، حتی در زمان غیبت، از سوی خداوند منصوب می‌شود. البته، او در زمانی موظف به تشکیل حکومت اسلامی است که شرایط برای این کار مساعد باشد و مانعی در کار نباشد.

پیشتر گفته شد که در انتخاب اعضای حکومت، باید با افراد دانشمند، متفکر، کارشناس، امین و مخلص گفتگو و رایزنی شود. همینطور این انتخاب، پس از زمانی صورت گیرد که درباره پیشینه هر عضو و مقدار شایستگی او در حکومتتخصص، لیاقت، قاطعیت و امانتداری او تحقیق کامل انجام شده باشد و این تحقیق، بدون در نظر گرفتن عوامل فرقه‌ای، حزبی، نژادی و خویشاوندی باشد. در حالی که این عوامل و عناوین، در انتخاب اعضای حکومت از طریق انتخابات، نقش برجسته و مهمی می‌تواند داشته‌باشد، زیرا این عوامل است که اعضا را تعیین می‌کند، نه

شایستگی، تخصص، امانتداری و اخلاص.

مردمی که در انتخابات شرکت می‌کنند، بیشتر آنان فرد شایسته و با لیاقت را نمی‌شناسند. چون تبلیغات تو خالی و اطلاعاتی‌های پر زرق و برق حزبی و فرقه‌ای در به دست آوردن آرای مردم، نقش مهم و بزرگی را بازی می‌کند و حتی گاهی آراء مردم را با پول می‌خرند و دین را وسیله‌ای برای رسیدن به حکومت قرار می‌دهند. از این رو، این‌گونه حکومتها، غالباً موفق نمی‌باشند و نمی‌توانند کشور را به سوی پیشرفت، تحول و آرامش جلو ببرند، بلکه آن را به سمت عقب ماندگی و بی‌امنیتی می‌رانند.

از این جا آشکار می‌شود که شیوه انتخاب اعضای حکومت اسلامی و معیارهای این انتخاب، با شیوه انتخاب اعضای حکومت غیر اسلامی و معیارهای آن تفاوت دارد.

چکیده سخن این که تشکیل حکومت اسلامی و تمامی مولفه‌ها، بخشها و اعضای آن، تنها بر طبق معیارهایی ویژه صورت می‌گیرد. نظیر پاکی، لیاقت و اخلاص، و این انتخاب در پرتو رعایت نظام بازرسی به‌طور دقیق انجام می‌شود. از این رو، چنین حکومتی نقش بزرگ و مهمی در تحول کشور، امنیت و پیشرفت آن از یکسو و در اجرای عدالت و برابری در میان طبقات امت از سوی دیگر دارد. در حالی که در حکومتهای غیر دینی، عوامل دیگری همچون

خویشاوندی و روابطی ویژه، حاکم است.

۷

چرا دولت های غربی و مزدورانشان
از حکومت اسلامی هراس دارند؟

جای تاسف بسیار است که شمار بزرگی از مسلمانان در داخل و خارج که بر خود نام روشنفکران و اندیشمندان نهاده‌اند، از برپایی نظام اسلامی در کشورهای اسلامی می‌هراسند. سرچشمهٔ این هراس دو چیز است .

نخست: نداشتن آگاهی از اسلام و نظام انسانی آن.

دوم: تبلیغات گمراه‌کننده و تو خالی از سوی غرب و شرق علیه اسلام و متهم کردن آن به تندروی، تحجّر و احکامی که با آزادی و حقوق بشر سازگاری ندارد. این تبلیغات گمراه‌کننده، نقش برجسته و مهمی در این بیم و هراس دارد و اثر بزرگی بر دل‌هایی می‌گذارد که به ارزشها و آرمانهای دینی و انسانی مجهز نشده است.

چرا دولتهای غربی و مزدورانشان از حکومت اسلامی هراس دارند؟
اما هراس غرب از اسلام به این دلیل است که آنان از نظام اسلامی و ارزشهای اخلاقی، اجتماعی، فردی، خانوادگی و قدرت نفوذ و انتشار آن در جهان و نیز متبلور شدن هر روزه نظام

انسانی آن در جهان، به ویژه در میان جوانان کشورهای اسلامی و غیراسلامی، می‌ترسند. از این رو، نقل و شنیده می‌شود که شمار بسیاری از جوانان پسر و دختر در غرب و دیگر کشورها به آیین اسلام می‌گروند، زیرا اسلام، دین تمدن، عدالت و برابری است. به رغم این که این جوانان شناخت اندک از اسلام پیدا کرده و فقط از برخی از ارزشها و آرمانهای انسانی آن آگاهی دارند، نظیر نظام خانوادگی موجود میان مسلمانان، در حالی که این نظام در میان جامعه غربی از میان رفته است. چرا که می‌بینیم در میان مسلمانان، پدر، مادر، پسر، دختر و نوه در یک گردهمایی خانوادگی، چندین بار در یک روز بر سر یک سفره گردهم می‌آیند و با هم زندگی می‌کنند، در حالی که این پدیده در زندگی روزمره غربیها وجود ندارد. چنان که بسیاری از پدیده‌های مثبت اخلاقی، اجتماعی و عبادی... نیز در زندگی آنان به چشم نمی‌خورد.

از این رو، دولتهای غربی احساس می‌کنند که اسلام خطری است برای آنان و به همین سبب، به تبلیغات گمراه کننده و تو خالی دست می‌یازند و در این راه از ابزار گوناگون استفاده می‌کنند، گاه از این ابزار که دین اسلام، افراط‌گرایی و تروریسم را ترویج می‌کند، گاه از این ابزار که دین اسلام بر ضد آزادی و دموکراسی

است و گاه از این ابزار که دین اسلام بر ضد حقوق بشر است. در حالی که تمامی این تبلیغات، مغرضانه و تو خالی بوده و هیچ ربطی به اسلام ندارد و از واقعیت دور است.

اما ابزار نخست، به این دلیل واقعیت ندارد که اسلام، دین صلح، عدالت، انسانیت، مهربانی، دلسوزی و بر ضد تمامی انواع و اشکال افراط‌گرایی و تروریسم است، و نیز اسلام دینی است که کشتار بی‌گناهان را به شدت محکوم می‌کند و آن را بزرگترین جنایت در تاریخ بشری می‌داند.

خداوند می‌فرماید: (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا)؛ «هرکس کسی را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد، چون کسی است که همه مردم را حیات بخشید باشد...»

بنابراین، اسلام کشتن یک انسان بی‌گناه را به مثابه کشتن همه انسانها دانسته و آن را بزرگترین جنایت در جهان انسانیت برشمرده است. همچنین، زنده کردن یک انسان را به منزله زنده ساختن همه انسانها دانسته و آن را بزرگترین خدمت در جهان بشری به حساب آورده است. اسلام حتی مثله کردن بدن انسان در

میدان نبرد با دشمن را حرام کرده است. آری، این است اسلام. ابزار دوم، به این سبب واقعیت ندارد که اسلام به افراد، در تمامی ابعاد زندگی آنان، به طور متوازن و معتدل آزادی داده است، به نحوی که این آزادی به تزلزل عدالت اجتماعی و برابری در میان اقشار امت منجر نشود. چه، افراد در تمامی فعالیتهای اقتصادی آزادند، به استثنای فعالیتهایی که در اسلام ممنوع است و نیز آنان در فعالیتهای فرهنگی، رفاهی و امثال آن در حدودی که شریعت اجازه داده، آزادند. همچنین، در بیان دیدگاههای خود از آزادی برخوردارند، مشروط بر این که دروغ نباشد و موجب آزار دیگران و از میان بردن حقوق آنان نگردد.

به سخنی دیگر: انسان را نمی توان آزاد مطلق و لگام گیسخته رها کرد تا هر آنچه می خواهد انجام دهد و هر آنچه می خواهد انجام ندهد، زیرا که در این حالت، هرج و مرج به وجود خواهد آمد و حتی در آن هنگام زندگی بر روی کره زمین امکانپذیر نخواهد بود، چرا که نیرومند ناتوان را می خورد. بنابراین، چاره‌ای نیست، جزاین که جلو خود سری انسان را باید گرفت و برای آزادیهایش حدی تعیین کرد. از این رو، عاقلان پیاخته و برای این آزادی حدی تعیین کرده‌اند.

آیین اسلام، آزادی انسان را با خطوط پهنآوری محدود کرده

است و این خطوط آن است که انسان در سطح کره زمین در تمامی فعالیت‌هایش آزاد است، لیکن در حدودی که شریعت اجازه داده‌است، نه به طور مطلق. هدف از این محدودیت دو چیز است:

۱ - از آن جا که انسان به سبب برخورداری از نعمت خرد که خداوند به او بخشیده، برترین مخلوقات است، باید جایگاه، بزرگی و افتخار خویش را پاس بدارد و پاسداری از آن، تنها از طریق محدود کردن آزادی او به حدود شرعی امکانپذیر است، وگرنه وی انسانی خواهد بود که در جامعه سقوط خواهد کرد و هیچ ارزشی نخواهد داشت.

۲ - اسلام برای تحقق بخشیدن عدالت اجتماعی و برابری در میان طبقات امت، اهمیت ویژه‌ای قائل شده است و این اصل، تنها زمانی تحقق می‌یابد که آزادی انسان به حدودی محدود شود که نه اصل عدالت را متزلزل سازد و نه به حقوق دیگران لطمه بزند و با حدود عقلانی و انسانی نیز همخوانی داشته باشد.

نتیجه آنچه گفته شد، این می‌شود: دین اسلام، دینی است آزاد و شفاف که دوش به دوش دانش، تمدن و پیشرفت حرکت می‌کند و بامقتضیات هر عصری - هر چه تحول پیدا کند - سازگاری دارد. چنان‌که آزادی در اسلام با ارزشها و جایگاههای مرد و زن در اسلام، سازگاری دارد. چرا که زن در حدودی که شریعت به او

اجازه داده، آزاد است و زن می‌تواند همانند مرد، نقش ارزنده‌ای را در جامعه بازی‌کند و در این جهت هیچ تفاوتی میان آن دو وجود ندارد. به‌عنوان نمونه، هر عمل سیاسی، یا اجتماعی و یا فرهنگی که برای مرد روا باشد، برای زن نیز روا خواهد بود. لیکن مشروط بر این‌که زن، بزرگواری، شرافت، عفت، پوشش اسلامی و ارزشهای انسانی خود را حفظ کند و بی‌بند و بار نباشد، زیرا در جامعه عقلانی، بی‌بند و باریها هیچ ارزشی ندارد. چرا که آزادی زن مستلزم این نیست که وی لخت و بی‌بند و بار باشد و هرگز چنین چیزی را بر او تکلیف نمی‌کند.

آزادی در غرب به دلیل این که بر پایه ارزشهای انسانی و اصول دینی و عقلانی بنیاد نشده است، به درجه‌ای از بی‌بندوباری و هرزگی و حیوانی رسیده و از حدود عقلانی و انسانی و اخلاقی بیرون رفته که انسان از بردن نام آن احساس شرم می‌کند. با وجود این، غربیها پای می‌فشارند که این آزادی لگام گسیخته را در کشورهای اسلامی پیاده و منتشر کنند و هدفشان از این کار، تخریب اسلام و سنتهای انسانی و فرهنگ ارزشمند آن است که بر پایه اخلاق و کرامت انسانی بنیاد شده است.

اما ابزار سوم غرب به این دلیل بر خلاف واقعیت است که دین اسلام بر ضد حقوق بشر نیست. چگونه چنین باشد؟ در حالی که

اسلام به پاسداری از این حقوق، سخت ارزش قائل شده است و پایمال کردن آن را روا نمی‌داند و در صورت پایمال شدن، پرداخت غرامت در برابر آن را مقرر کرده است، تا اصل عدالت و برابری در میان اقشار امت تحقق یابد و تحقق این اصل، تنها زمانی امکانپذیر است که حقوق همگان به طور برابر و بدون تبعیض میان افراد حفظ گردد. این از یک سو و از سویی دیگر، امکان ندارد که منظور اسلام، هدر رفتن حق کسی باشد و از نگاه خردمندان نیز داستان به همین ترتیب است.

از این جا، اسلام در حقوق مردم و در آسیبهایی که بر یکدیگر می‌رسانند قائل به برابری و مقابله به مثل است، جان در برابر جان، چشم در برابر چشم و گوش در برابر گوش. خداوند به فلسفه این مقابله به مثل اشاره کرده است: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ)؛ «ای خردمندان شما را در قصاص کردن زندگی است». در اموال نیز جبران به مثل یا قیمت است.

از این رو، اگر فرض شود که شخصی چشم شخصی دیگر را از روی ستم، دشمنی، هتک حرمت و سلب این حق از وی، بیرون آورد، خداوند به ستمدیده حق داده است که ستمگر را قصاص کند، یعنی چشم او را بیرون آورد و این حق را از او بستاند. این کار دو دلیل دارد:

۱ - ستمگر از ستمدیده برتر نیست. بنابراین، چنانچه فرد ستمگر این حق را برای ستمدیده روا نداند و حقش را سلب و حرمتش را هتک کند، خداوند این قدرت را به ستمدیده داده است که از وی قصاص کند. البته، به مقداری که در حق او ستم شده است، نه بیشتر و این، مقتضای عدالت، انصاف و مقابله به مثل می باشد که در آیه کریمه بدان اشاره شده است.

۲ - قصاص مایه عبرت ستمگر و دیگران است که بر حقوق دیگران تجاوز نکنند و به همین دلیل، قصاص اثر بزرگی در حفظ توازن و عدالت اجتماعی دارد و نمی توان حقوق انسان ستمدیده را از ستمگر گرفت و در عین حال قصاص را درباره او روا ندانست، آن هم به این دلیل که قصاص با حق او در باقی ماندن سلامت چشم او، سازگار نیست. به دو دلیل:

اولاً: روا ندانستن قصاص به معنای به هدر رفتن حق ستمدیده است و این، نه از نظر شرع رواست، نه از نظر عقل و نه از نظر عرف.

ثانیاً: اجرای شیوه جدید غربی برای حقوق بشر درباره فرد ستمگر، پاداشی است که به ستمگر داده می شود؛ در برابر ستم و تجاوزی که انجام داده است و نیز یک نوع تشویق برای او و دیگران و ترویج ستمگری و تجاوز محسوب می شود و روشن

است که این امر در ناامنی کشور، تاثیر بزرگی خواهد داشت و همین، معنای سخن خداوند است: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ).

به عنوان نمونه، انسان حق زندگی دارد و کسی نمی‌تواند از روی ستم و دشمنی این حق را از او سلب کند. اما چنانچه آن را از وی سلب کرد، خداوند قدرتی به صاحب این حق داده است که از ستمگر قصاص کند، چرا که قصاص، مقتضای عدالت و انصاف و مقتضای این سخن خداوند است: «جان در برابر جان و چشم در برابر چشم».

بنابر این، اگر کسی از روی ظلم و ستم، کسی را بکشد، حق خود در زنده ماندن را از میان برده و به هدر داده است، زیرا که هر کس این حق را برای دیگران ثابت نداند، برای خود او نیز ثابت نخواهد بود و نمی‌توان حقوق بشر را درباره قاتل عملی کرد، ولی در مورد مقتول عملی نکرد. چه، این رفتار با نظریه اسلامی و عقلایی هر دوسازگاری ندارد و نوعی پاداش برای قاتل است در برابر ستم و تجاوز او؛ و نیز نوعی تشویق برای او و دیگران است بر این جنایت.

بعلاوه، اجرای قانون قصاص، مایه عبرت مردم، تحقق یافتن عدالت و برابری در حقوق مردم و باعث امنیت در کشور است،

چرا که خون انسان هدر نمی‌رود. بیشتر کشورهای جهان، قانون قصاص را به رسمیت می‌شناسد و بزودی جهان در آینده نزدیک، این قانون را به رسمیت خواهد شناخت، چه، شمار کسانی که این قانون را تایید می‌کنند و از حکومت خود می‌خواهند که این قانون را تصویب‌کند، به طور دائم رو به افزایش است.

۸

عوامل دخالت بیگانگان در
کشورهای اسلامی

عوامل دخالت بیگانگان در کشورهای اسلامی

چنانچه هر کدام از ما به حکومت‌های کشورهای اسلامی توجه‌کند، به نحوی سلطهٔ برخی حکومت‌های بزرگ استعماری را بر این حکومت‌ها به‌روشنی خواهد دید. این سلطه و دخالت در امور حکومت‌های اسلامی عوامل بسیاری دارد که به پاره‌ای از این عوامل اشاره می‌کنیم:

عامل نخست: عقب افتادگی کشورهای اسلامی به طور کلی از لحاظ اقتصادی و صنعتی. این عقب افتادگی، این کشورها را وامی‌دارد که در برابر غرب یا شرق سر فرود آورد و به آنها وابسته‌باشد.

عامل دوم: نبودن آزادی و دموکراسی در اغلب کشورهای اسلامی که وسیله‌ای برای دخالت بیگانگان در این کشورها و فرصت طلایی برای آنان به شمار می‌رود.

عامل سوم: مقامات مسوول در کشورهای اسلامی نسبت به نظام اسلامی به عنوان نظام اجتماعی الهی برای همهٔ بشریت تا روز رستاخیز آگاهی اندکی دارند و بسیاری از آنان بر این باورند که نظام اسلامی در عصر کنونی قابل اجرا نیست و همین باور،

بهانه به دست بیگانگان می‌دهد و زمینه دخالت آنان در کشورهای اسلامی را فراهم می‌کند.

عامل چهارم: تبلیغات گمراه کننده و تو خالی شرق و غرب علیه اسلام، تاثیر جدی بر دل‌های رهبران و مسوولان می‌گذارد و آنان را به سنت‌های غربی و شرقی و فرهنگ آنها باورمند می‌سازد. این تبلیغات به راه خود ادامه می‌دهد، در حالی که نه تنها سنت‌های اسلامی و فرهنگ آن را نمی‌پذیرد بلکه با آن به مخالفت و ستیز می‌پردازد.

عامل پنجم: اختلاف موجود میان رهبران و مسوولان کشورهای اسلامی و نبود یک دیدگاه مشترک و روشن در میان آنان در برابر شرق و غرب، اثر بزرگی بر وابستگی این رهبران دارد. زیرا که اگر آنان دارای دیدگاهی شفاف و مشترک در قبال جهان غرب و شرق می‌بودند، به طور حتم آنان هزاران حساب برای این دیدگاه باز می‌کردند و این دیدگاه تاثیر ارزنده‌ای در استقلال کشورهای اسلامی‌شان، قدرت و شوکتشان و نگهداری کرامت خود آنان و کرامت ملت‌های مسلمان آنان داشت.

عامل ششم: شاید رهبران و مسوولان کشورهای اسلامی بر این باورند که ماندن‌شان در کرسی حکومت، بستگی به رابطه محکم آنان با غرب یا شرق دارد. در حالی که این باور آنان

خطاست، زیرا ماندن آنان در این کرسی، به اخلاص آنان نسبت به میهن و خدمت ایشان با کمال امانتداری، اخلاص و تعهد به ملت‌های خود و نیز به دادن حق آزادی عقیده و بیان - در حدودی که شریعت اجازه داده است - به این ملت‌ها، بستگی دارد.

روشن است که عوامل یادشده، نقشی بنیادین در دخالت بیگانگان در امور کشورهای اسلامی و نشر اندیشه‌های گمراه‌کننده و فرهنگ مبتذل آنان و نیز در نابودی اندیشه‌های اسلامی و سنت‌های انسانی اسلام دارد و موجب سلطهٔ بیگانگان بر ثروت‌های کشورهای اسلامی، می‌شود.

نظام بازرسی در حکومت اسلامی

نظام بازرسی در حکومت اسلامی

نظام بازرسی در حکومت اسلامی، نظامی مشخص و حساب شده در ضمن یک متن حقوقی در قرآن یا سنت و نظامی پایدار نیست، بلکه در هر عصری در اختیار مقام حاکم است. چون، وظیفه حاکم دینی در حکومت اسلامی ایجاب می کند که هرگاه به برنامه آموزشی یا امنیتی و یا دیگر برنامه ها پردازد، باید این برنامه را توسط کارشناسان، اندیشمندان و امانتداران، از جهات گوناگون چه مثبت و چه منفی بررسی کند و شرایط، آینده و مقدار موفقیت آنرا بسنجد و این کار را بی طرفانه و دقیق انجام دهد. پس از این بررسی و اطمینان به موفقیت، آن برنامه را تصویب کند.

به عنوان نمونه، هرگاه حکومت اسلامی بخواهد، یک طرح اقتصادی را اجرا کند، باید تمامی ابعاد این طرح، رابطه آن با اقتصاد جهانی یا منطقه ای و مقدار استقبال مردم از آن را در حال و آینده بررسی کند و اطلاعات و رویدادهای مربوط به آن را ثبت نماید و پس از این کاوش و اطمینان به موفقیت، آن طرح را به مورد اجرا بگذارد. از این جا چند موضوع آشکار می شود:

۱- نظام بازرسی نمی تواند، نظامی پایدار و غیر قابل تغییر

در طول تاریخ باشد بلکه نظامی است پویا که با تغییر زمان،
تغییر می‌یابد و با تحول حکومت در هر زمانی متحول می‌گردد.

از این رو، نمی‌توان نظام بازرسی زمان پیامبر(ص) را
در حکومت کنونی پیاده کرد، زیرا که حکومت در آن زمان، با
تمامی مولفه‌ها و دستگاه‌های خود ساده بود، در حالی که حکومت
در عصر کنونی با تمامی مولفه‌ها و دستگاه‌هایش متحول شده و
توسعه یافته است و روشن است که تحول و توسعه حکومت،
تحول و توسعه نظام بازرسی را می‌طلبد.

۲ - نظام بازرسی، تنها به فعالیت‌های اقتصادی اختصاص ندارد،
بلکه همه فعالیت‌های دولت را با تمام تشکیلات و اعضای آن در
برمی‌گیرد. چون، مقام حاکم در حکومت اسلامی مأموریت دارد که
نظام بازرسی را به شکلی حساب شده و دقیق بر همه اعضای
حکومت، بخش‌ها، مولفه‌ها و نهادهای عمومی و خصوصی آن عملی
سازد، زیرا هدف اصلی حکومت دینی، تحقق بخشیدن آرمان‌های
والای اسلامی است، یعنی تحقق عدالت اجتماعی و حفظ برابری
در میان طبقات امت و امنیت و آرامش و رسیدن به این هدف، تنها
با اجرای نظام بازرسی در تمامی تشکیلات حکومتی به گونه‌ای
دقیق و بی‌طرفانه امکانپذیر است.

۳ - نظام بازرسی در اسلام با نظام بازرسی بشری، تنها در

یک نقطه اختلاف دارد، و آن این است که نظام بازرسی در اسلام، به حدود شرعی محدود است، و لذا این نظام را در فعالیتهای اقتصادی که از نظر شرعی ممنوع است نمی‌توان اجرا کرد، نظیر تاسیس کارخانه مشروب‌سازی و معاملات ربوی و امثال آن، در حالی که نظام بازرسی بشری این محدودیت را ندارد. از آن جا که نظام بازرسی در اسلام در هر زمان و دورانی تحول می‌یابد، بالطبع باید از علوم آکادمیک پیروی کند.

۱۰

عوامل موفقیت حکومت اسلامی

عوامل موفقیت حکومت اسلامی

پس از بیان و تعریف نظام اسلامی و ارکان و عناصر آن، باید آنچه را که موجب برتری این نظام بر دیگر نظامها می‌شود، مورد توجه قرار دهیم و عوامل موفقیت حکومت اسلامی را بشناسیم.

برای موفقیت حکومت اسلامی چند عامل را می‌توان بر شمرد که بر پایه اصول اسلام استوار است:

۱ - عامل روانی: ایمان به خدای یگانه و بی همتا. چرا که حکومت شرعی بر اساس معیارهای ویژه خود، از اعضای تشکیل شده است که همگی بالیاقت، مومن، کارشناس و با اخلاص هستند و تحت تاثیر هیچ عامل بیرونی یا امور جنبی نظیر حزب‌گرایی، فرقه‌گرایی و دیگر روابط قرار ندارند، و به طور طبیعی این امر، نقش‌سترگ و حساسی در پاکی حکومت دارد. به دلیل این که اعضای دولت بر طبق ایمانی که به خدا دارند، خود را در برابر او مسوول می‌دانند و تنها زمانی می‌توانند از عهده این مسوولیت بر آیند که به طور جدی، عادلانه و با نیت پاک کار کنند.

۲ - تمامی کارمندان در دوایر حکومت اسلامی، چه عالیرتبه

وجه کارمند ساده از سوی مقام حاکم به موجب عقد اجاره استخدام هستند، و بر آنان لازم است که بدین عقد پایبند باشند و آنچه را که بر آن اجیر شده‌اند انجام دهند، و برای آنان روا نیست که در عمل مورد اجاره اخلاص ایجاد کنند و گرنه، استحقاق اجرت کامل را نخواهند داشت.

۳- اطاعت از مقام حاکم در حکومت شرعی، به عنوان ثانوی، بر تمامی مردم واجب است، چرا که خداوند می‌فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَوَالِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان برید» به مقتضای این آیه، از آنجا که کارمندان حکومت اسلامی موظفند که به وظایف خود که از سوی مقام حاکم یعنی ولی امر تعیین شده عمل کنند، این عمل به وظایف، بر آنان واجب است.

بعلاوه، شخص حاکم اسلامی باید بر همه نهادهای حکومت شرعی نظارت داشته باشد که این خود موجب می‌شود کارمندان به وظایف خویش به درستی عمل کنند.

روشن است که عوامل یادشده در حکومت‌های غیر دینی یافت نمی‌شود.

آنچه گفته شد، ویژگی‌های بنیادین حکومت اسلامی است که این حکومت را از سایر حکومتها جدا می‌کند. بالطبع، همین ویژگیها

کشور را به سوی تحول و رشد اقتصادی، آموزشی، فن آوری، امنیتی و اداری به پیش می‌برد و در تحقق یافتن اصل توازن و عدالت اجتماعی در میان طبقات امت، استوار ساختن صفوف، وحدت کلمه و تشکیل جامعه منجسم، امن و یکپارچه که در آن نه افراط باشد و نه تفریط و جان و مال و آبروی مردم در آن محفوظ بماند، نقش برجسته‌ای دارد.

آنچه بیان شد، الگویی است از حکومت اسلامی که بر پایه اصل حاکمیت دین استوار است و خداوند است که توفیق می‌دهد و کمک می‌کند.

نجف اشرف

۱۰ ذوالقعدة ۱۴۲۶ هـ